

خاطراتی از جنبش دانشجویی ایران، نشریه‌ی ندای اصلاحات

گفتگوی پروانه فروهر با هوشنگ جیرانی

اشاره: در شماره‌ی پیشین مجله، سخنرانی منتشرنشده‌ای از بانوی شهید، پروانه فروهر، منتشر شد و در مقدمه‌ی آن گفتیم که پروانه فروهر در اواخر دهه‌ی سی و اوایل دهه‌ی چهل از فعالان جنبش دانشجویی ایران بوده است. پس از انتشار آن سخنرانی، دوست گرامی، آقای جیرانی، خبر داد که، در تابستان سال ۱۳۷۷، برای تکمیل پایان‌نامه‌ی خود، گفتگوی با پروانه فروهر انجام داده که تا کنون در جایی منتشر نشده است. وی تأکید کرد که قرار بوده این گفتگوها ادامه یابد؛ لیکن، با فاجعه‌ی پیش آمده در پاییز ۷۷، این امکان از دست رفته است. از آقای جیرانی به دلیل قرار دادن این گفتگو در اختیار نشریه سپاس‌گزاریم. از دیگر محققین نیز درخواست می‌کنیم، اگر اسنادی منتشرنشده از جنبش دانشجویی ایران در اختیار دارند، چنانچه ممکن است، افتخار نشر آن را نصیب ما فرمایند.

پرسش: خانم فروهر، در ابتدا بفرمایید که در چه سالی وارد دانشگاه تهران شدید و فضای سیاسی آن روز جامعه چگونه بود؟

پروانه فروهر: من در سال ۱۳۳۹ وارد دانشگاه تهران شدم و در آن سال بالاترین رتبه را در کنکور رشته‌ی علوم اجتماعی آوردم. این سال سال جوشش و نضج جنبش دانشجویی در کشور بود. من مبارزات و فعالیت سیاسی خود را از قبل آغاز کرده بودم و، در دوران دانشجویی و حتی دانش‌آموزی، به زندان رفته بودم. زمانی که جبهه‌ی ملی فعالیت خود را آغاز کرد و زمینه را در دانشگاه خوب ارزیابی کرد، روی من انگشت گذاشت و مرا به عنوان سخنران نخستین گردهمایی، که در روز ۱۶ آذر ۱۳۳۹ بر پا شد، انتخاب کرد.

در این مراسم، به‌رغم تلاش دستگاه و اعلامیه‌های مختلفی که پخش کرده بودند و دانشجویان را به کارهای خلاف قانون متهم کرده بودند که در و شیشه می‌شکنند، حرف‌های زشت می‌زنند و به‌طور کلی می‌توان گفت وحشت پراکنده بودند، تقریباً همه‌ی دانشجویان شرکت کردند. اولین کسی را که هم به علت برخورد تندی که داشت و شعارهای تندی که می‌داد در جلوی دانشکده‌ی ادبیات بازداشت کردند آقای دکتر عباس شیبانی بود که از دانشجویان قدیمی دانشکده‌ی پزشکی بود. من با کمک دوستانم از صحنه به‌دربرده شدم؛ و به همین دلیل نتوانستند مرا در روز ۱۶ آذر بازداشت کنند؛ و بعدها در یک سخنرانی، که به مناسبت انتخابات بر پا شده بود، دستگیر شدم.

پرسش: به جز بزرگداشت واقعه‌ی دانشکده‌ی فنی در سال ۳۲، آیا اهداف و انتظارات دیگری از این تجمع وجود داشت؟

پروانه فروهر: در تمامی سال‌های پس از کودتا، در روز ۱۶ آذر، دانشجویان تحرکاتی از خود نشان می‌دادند؛ ولی تحرک عظیم آنان در سال ۱۳۳۹ صورت گرفت، یعنی سکوت کامل حاکم بر مملکت با این گردهمایی دانشجویان شکسته شد. برگزاری این گردهمایی آزمونی از ناحیه‌ی جبهه‌ی ملی بود تا فضای دانشگاه را بسنجد که آیا به سود حرکت‌های ملی هست یا خیر، که کاملاً به این حقیقت پی بردند که دانشگاه یکدست در اختیار اندیشه‌ها و افکار ملی است.

پرسش: لطفاً در پیرامون رویدادهای این روز و شیوه‌ی برگزاری گردهمایی دانشجویان بیشتر توضیح دهید.

پروانه فروهر: تجمع از دانشکده‌ی ادبیات، که نزدیکترین دانشکده به در خروجی دانشگاه بود، آغاز شد. جلوی هر دانشکده که می‌رسیدیم، توقف می‌کردیم و شعارهایی می‌دادیم و دانشجویان آن دانشکده به ما می‌پیوستند که بیشتر این دانشجویان از دانشکده‌ی پزشکی بودند؛ چراکه در آن زمان فعالیت خیلی شدیدی داشتند. بعد همین طور که می‌آمدیم تا جلوی دانشکده‌ی فنی، جلوی دانشکده‌ی فنی، من سه شاخه گل میخک روی پله‌ها گذاشتم. سپس از آنجا تا مقابل دانشکده‌ی حقوق، شعارهایی دادیم و روبه‌روی این دانشکده مراسم آغاز شد. این مراسم به دعوت جبهه‌ی ملی بر پا شده بود و من از طرف شورای جبهه‌ی ملی - هیئت اجرائیه‌ی جبهه‌ی ملی - که آن زمان دکتر شاپور بختیار مسئولیت شاخه‌ی دانشجویی را بر عهده داشتند، مأمور شده بودم که سخنرانی کنم. در این مراسم، من پیرامون رویداد خونین ۱۶ آذر صحبت کردم؛ و سپس آقای اسکویی، عضو حزب ایران، اعلامیه‌ای را که جبهه‌ی ملی به مناسبت ۱۶ آذر صادر کرده بود قرائت کرد. پس از آن، دانشجویان متفرق شدند و من توانستم توسط دوستانم و اساتیدم، از جمله دکتر صدیقی و دکتر سیاسی، که راننده‌های خود را موظف کرده بودند مرا از دانشگاه خارج کنند، از صحنه خارج شوم.

پرسش: تعداد شرکت‌کنندگان در تظاهرات و نوع شعارهای آنها چه بود؟

پروانه فروهر: تعداد شرکت‌کنندگان بیش از ده‌هزار نفر بودند و شعارها هم بیشتر در ستایش از «شهیدان»، «نفی دیکتاتوری» و «ستم و جلاد» بود که، چون فضا هنوز به طور کامل باز نشده بود، با ایماء و اشاره، به هر صورت، با کودتاچیان ۲۸ مرداد و کسانی که باعث سقوط حکومت ملی دکتر مصدق شده بودند مخالفت می‌گردید.

پرسش: آیا در این زمان سازمان‌ها دانشجویی شکل گرفته بودند؟

پروانه فروهر: بله، تشکیل شده بود. همان طور که از خود مفهوم «جبهه‌ی ملی» روشن است، [این سازمان] از احزاب و اصناف مختلفی تشکیل می‌شد. احزاب درون آن دانشجویانی را که عضو آن حزبها و شاخص بودند برای حضور در کمیته‌ی دانشگاه معرفی می‌کردند تا فعالیت‌های دانشجویان را سازمان‌دهی دهند.

پرسش: شیوه‌ی انتخاب اعضاء و تعداد نمایندگان احزاب در کمیته‌ی دانشگاه چند نفر بودند؟

پروانه فروهر: از هر دانشکده‌ای، دو نفر برای عضویت در کمیته‌ی دانشگاه انتخاب می‌شدند؛ و خوش‌بختانه چون همبستگی، همکاری و همراهی زیاد بود، می‌توان گفت در آغاز کار به هیچ وجه برخورد حزبی وجود نداشت، چون همه در قالب جبهه‌ی ملی کار می‌کردند. دلیل آن هم این بود که سازمان‌ها و احزابی که در جبهه حضور داشتند پیش‌تر دانشجویانی را با خود همراه کرده بودند. این دانشجویان هیچ برخوردی با یکدیگر نداشتند و همه در راستای هر چه بیشتر منسجم شدن، همکاری و این اندیشه و فکر را در جامعه بردن تلاش می‌کردند.

پرسش: آیا سازمان دانشجویان وابسته به جبهه‌ی ملی دارای تشکیلات خاصی بود که مثلاً چارت سازمانی داشته باشد؟

پروانه فروهر: خیر، فقط یک شورای دانشجویی بود که از چهره‌های سرشناس و فعال دانشگاه، که مورد احترام دیگران بودند، تشکیل شده بود؛ یعنی هیچ یک از این‌ها نبودند که در دانشکده‌های خود از همدلی و همراهی دیگر دانشجویان برخوردار نباشند. به همین دلیل، خیلی راحت می‌توانستند فعالیت‌های خود را سازمان دهند.

پرسش: کمیته‌ی دانشگاه در اولین سال فعالیت خود چه کسانی را دربرمی‌گرفت و شامل می‌شد؟

پروانه فروهر: در اولین دوره‌ی فعالیت کمیته‌ی دانشگاه، افراد زیر حضور داشتند: سیاکزار برلیان و عباس شیبانی، از دانشکده‌ی علوم پزشکی؛ حسن پارسا و حقیقی، از دانشکده‌ی ادبیات، که اولی عضو حزب ملت ایران و

دومی منفرد بود؛ از دانشکده‌ی حقوق، سیروس یحیی‌زاده و اسکویی؛ از دانشکده‌ی فنی، هاشم صباغیان و ذوالنور؛ از پلی‌تکنیک، هوشنگ کردستانی. من خودم هیچ‌گاه عضو کمیته‌ی دانشگاه نشدم. با اینکه عضو حزب ملت ایران بودم، ولی تقریباً مورد پذیرش همگان بودم و هیچ‌گاه هم به کمیته‌ی دانشگاه نرفتم؛ ضمن اینکه در تمام کارهایی که با خطر همراه بود حضور پیدا می‌کردم.

پرسش: برای انتخاب اعضای کمیته‌ی دانشگاه، انتخاباتی برگزار نمی‌شد، به صورتی که خود دانشجویان در انتخاب آن‌ها به طور مستقیم نقش داشته باشند؟

پروانه فروهر: خیر. جبهه‌ی ملی افراد را دعوت می‌کرد و دانشجویان نیز آن‌ها را قبول داشتند؛ چراکه جبهه اکثراً از چهره‌هایی استفاده می‌کرد که مورد پذیرش دانشجویان بودند، یعنی دانشجویانی بودند که سال‌ها در زندگی‌شان نشان داده بودند که مبارزه می‌کنند.

پرسش: کمیته‌ی دانشگاه در زمینه‌ی فعالیت‌های سیاسی و انتشار اعلامیه یا اطلاعیه به چه صورت عمل می‌کرد؟

پروانه فروهر: کمیته، اگر می‌خواست اعلامیه‌ای منتشر کند، قبلاً در هیئت اجرائیه جبهه‌ی ملی مورد بحث و تصویب قرار می‌گرفت. چون کمیته از گروه‌های مختلفی تشکیل می‌شد، برای اینکه به یک نظر واحد برسند، آنچه را که می‌نوشتند به هیئت اجرائیه جبهه‌ی ملی می‌دادند و این هیئت در مورد تکثیر و پخش آن تصمیم می‌گرفت.

پرسش: پس کمیته به طور مستقل عمل نمی‌کرد؟

پروانه فروهر: چرا، مستقل بودند. وقتی که حرکت دانشجویان گسترده شد و اوج گرفت، در مقاطعی، وقتی اعلامیه می‌دادند، نیازی نداشتند که تأییدی جبهه‌ی ملی را بگیرند؛ به عنوان نمونه در [واقعه‌ی] یکم بهمن دانشگاه در برابر تصمیم‌گیری هیئت اجرائیه جبهه‌ی ملی قرار گرفت؛ چراکه اعضای جبهه معتقد بودند باید روش نرم‌تری در مقابل شاه و دستگاه حاکمه داشته باشیم، در حالی که دانشجویان، به دلیل موقعیت سنی و پایگاه اجتماعی، تصمیماتی می‌گرفتند که بسیار تندتر از روش جبهه‌ی ملی بود، از جمله اینکه شعار «اصلاحات آری، دیکتاتوری نه» را مطرح کردند که درست روی قسمت پیشرفته و مترقی برنامه‌های شاه، در مقابل آنچه که سبب‌ساز همه‌ی نابسامانی‌های اجتماعی بود، انگشت گذاشتند.

پرسش: یعنی این شعار معروف ابتدا توسط دانشجویان مطرح شد و سپس جبهه‌ی ملی آن را در سرلوحه‌ی شعارهای خود قرار داد؟

پروانه فروهر: بله. این شعار ابتدا توسط سازمان دانشجویان مطرح شد و سپس جبهه‌ی ملی آن را پذیرفت که بعد واژه‌ی «دیکتاتوری» به «دیکتاتوری شاه» تبدیل شد. در پلاکاردها، بعدها، این شعار تکرار می‌شد؛ ولی متأسفانه، در آن دوره، جبهه‌ی ملی نتوانست که رهبری درستی داشته باشد و تصمیم‌گیری‌های عاقلانه‌ای انجام دهد. به همین دلیل نتوانست از جنگی که بین دو جناح حاکم، یعنی نخست‌وزیر و شاه، به وجود آمده بود به سود خود بهره‌گیری کند و این فضا به دلیل تصمیم‌گیری‌های نابجای آن به سود شاه و زیان نخست‌وزیر، امینی، تمام شد.

پرسش: جناح‌بندی‌ها در جبهه‌ی ملی از چه زمانی آغاز شد که مشخصاً به دو جناح چپ و راست تقسیم شد؟

پروانه فروهر: از زمانی که تصمیم گرفته شد کنگره‌ی جبهه برگزار شود، جبهه‌ی ملی کاملاً جناح‌بندی شده بود. در آن مقطع، حزب سوسیالیست، که دکتر خنجی و حجازی رهبران آن بودند، تصمیم‌گیری می‌کند که به اصطلاح حزیشان به سود جبهه‌ی ملی منحل شود و از دیگر احزاب می‌خواهند که خود را منحل و در جبهه‌ی ملی حل شوند.

با این اقدام، که کاری صددرصد ضدجبهه‌ای بود و جبهه‌ی ملی را تبدیل به حزب کرد، اختلافات بالا گرفت و متأسفانه راهی را که جبهه‌ی ملی می‌توانست از طریق آن موفقیت‌های درخشانی به دست آورد سد کرد. پرسش: کمی به عقب‌تر برگردیم، به بهمن ۱۳۳۹، که شورای جبهه‌ی ملی در مجلس سنا دست به تحسن زده بودند و دانشجویان نیز تظاهرات گسترده‌ای بر پا کردند.

پروانه فروهر: در این دوره، داریوش فروهر زندانی بود و گردهمایی و سخنرانی‌هایی برگزار شد که اولین سخنران من بودم و، متعاقب آن، به همراه تعداد زیادی از دانشجویان بازداشت شدم. در ادامه، دانشجویان در دانشکده‌ی ادبیات تحصن کردند و شب را در آنجا به‌سربردند که زندانبانان من آمد و گفت اولین خواست دانشجویان آزادی شماست. دانشجویان شب آنجا ماندند تا بعد، که دکتر بختیار آمد و با ادامه‌ی تحصن مخالفت کرد و دانشجویان با نارضایتی و ناخوشنودی ناگزیر تن به تصمیمی دادند که هیئت اجرائیه جبهه‌ی ملی گرفته بود. وقتی که دانشجویان از تحصن و دانشگاه بیرون آمدند، با آبپاش مورد حمله قرار گرفتند و تعداد زیادی نیز دستگیر شدند.

پرسش: این تصمیم بعدها میان سازمان دانشجویان و جبهه‌ی ملی تقابل و تعارضی ایجاد نکرد؟
پروانه فروهر: نه، البته دانشجویان همچنان سعی می‌کردند که جبهه‌ی ملی را وادار کنند که درست تصمیم‌گیری کنند. وقتی من بیستویک روز بعد از بازداشت آزاد شدم، پدرم به من گفت که دانشجویان در منزل آقای اللهیار صالح جمع شده‌اند و من [با پیگیری آنان] با پادرمیانی اللهیار صالح آزاد شدم، زیرا ساواک زیر بار نمی‌رفت که مرا آزاد کند و شهربانی نیز سخت به دنبال این بود که مرا از ساواک بگیرد و زندانی خودش بکند. آقای صالح گویا پیش شاه رفته بود و از جمله از او خواسته بود که من آزاد شوم و با دستور شاه من آزاد شدم. به همین دلیل، پدرم، که می‌رفتند و می‌آمدند [منظور ملاقات در دوره‌ی زندان است] و گرایش‌های تند سیاسی هم داشت و به جبهه‌ی ملی علاقه‌مند بود، به من گفت که دانشجویان فردا منزل اللهیار صالح هستند، درست همان روز آزادی من. من آنجا که رفتم، بین دانشجویان و آقای صالح برخورد لفظی پیش آمده بود. در این جلسه، من شروع به صحبت کردم و گفتم که به هر صورت باید یک هماهنگی ایجاد شود تا ما بتوانیم هدف خود را پیش ببریم و، با اختلاف نظر، به هیچ وجه نمی‌توانیم به جایی برسیم، باید بر سر آزادی انتخابات پافشاری کنیم و همین را به صورت اصلی‌ترین شعار بگیریم و پیش برویم.

وقتی از خانه‌ی اللهیار صالح بیرون آمدم، بلافاصله بازداشت شدم؛ و این درست زمانی بود که قضیه‌ی [اعتراض‌های] معلمان در اردیبهشت ۱۳۴۰ رخ داد. من آن زمان هم دانشجوی بودم و هم آموزگار و در شورای مرکزی [تشکل] مربوط به معلمان نیز حضور داشتم. در آن شورا، یک پلیس [نفوذ کرده] بود که این پلیس عکس مرا به ساواک داده بود؛ و این باعث شده بود که دستگیر شوم. من سعی کردم که جبهه‌ی ملی را وادار کنم - با توجه به موقعیت خودم در شورا، که بر روی سه عضو دیگر آن، به جز پلیس نام‌برده، می‌توانستم تأثیر بگذارم - که حرکت معلمان را سامان‌دهی کند و رهبری آن را به دست گیرد که متأسفانه نتوانستند این کار را انجام دهند. در این حرکت، معلمان بسیاری حضور داشتند که دانشجوی هم بودند. به هنگام تشییع پیکر خانعلی، روز ۱۲ اردیبهشت، وقتی از دانشگاه بیرون آمدم، قرار بر این گذاشته بودیم که، اگر پلیس حمله کرد، بنشینیم؛ اما دانشجویان بی‌توجهی کردند و پلیس ناگهان به جمعیت حمله کرد که، در نتیجه، تعداد زیادی، از جمله من، زخمی شدیم [و وسایلمان را از دست دادیم]. وضعیت به گونه‌ای شده بود که ما هیچ پولی نداشتیم تا خودمان را به خانه برسانیم.

این حادثه جلوی دانشگاه تا مقابل مجلس رخ داد و من ناچار شدم از مجلس تا منزلان در تهران پارس پیاده بروم. در این حادثه، بسیاری از دانشجویان را گرفتند که از کسانی که در خاطرمان مانده می‌توان به شخصی به نام «اکبری» اشاره کرد که در مقابل مجلس سخنرانی کرد. وی بعدها به آلمان پناهنده شد و همان‌جا به بیماری سرطان درگذشت. از افراد دیگر می‌توان به بیژن جزنی و همسرش، میهن، اشاره کرد که هر دو دانشجوی رشته‌ی فلسفه بودند.